بسم الله الرحمن الرحیم

وَ الشَّمْسِ وَ ضحَُئهَا(1)

وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَئهَا(2)

وَ النهََّارِ إِذَا جَلَّئهَا(3)

وَ الَّيْلِ إِذَا يَغْشَئهَا(4)

وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَئهَا(5)

وَ الْأَرْضِ وَ مَا طحََئهَا(6)

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّئهَا(7)

فَأَلهَْمَهَا فجُُورَهَا وَ تَقْوَئهَا(8)

قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّئهَا(9)

وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّئهَا(10)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَئهَا(11)

إِذِ انبَعَثَ أَشْقَئهَا(12)

فَقَالَ لهَُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَهَا(13)

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّئهَا(14)

وَ لَا يخََافُ عُقْبَاهَا(15)

ضحیها، اوج نورافشانی

سوگند به روز، آنهنگام که روشن میکند

فجور، از فَجَرَ می آید به معنای شکافته شدن.

تقوا هم از وقَی می آید به معنای نگه داشتن.

وقتی نفس را خلق کرد، به او الهام کرد که چه چیزی سامان تو را درهم میریزد و موجب شکاف تو میشود و چه چیزی تو را در سامان اولیه نگاه میدارد.

جواب قسم: قد افلح من زکیها... (فالهمها فجورها و تقویها، توضیح قسم قبلی است)

از ابتدای آیه 11، شروع قصه ی قوم ثمود است.

دو سیاق:

* 1-10
* 11-15 (به بیان عاقبت قوم ثمود میپردازد)

ارکان با فروع فرق دارد

جلسه جدید

چون ارتباط مفهومی خاصی بین این دو سیر مستقیما برقرار نشده، هر دو سیر باید مستقلا مورد بررسی قرار بگیرد و بعد از قرائن موجود کشف کنیم چه ارتباطی بین آنها هست و چرا خدا در یک سوره قرار داده.

خیلی وقت ها فضای سخن سوره، از سیاق دوم فهمیده میشود. این سوره هم از آن دست سوره هاست.

اینکه افراد یا جامعه ای که مورد نظر هدایت خداوند هستند، چه نیازی دارند الان که خدا از نفس و ویژگی های آن و چگونگی رستگاری در برخورد با نفس صحبت میکند.

سوگند به ماه، آن هنگام که پشت سر خورشید در می آید.

سوگند به روز، آن هنگام که جلوه میبخشد زمین را. نمایان میکند آن را. دیده میشود.

سوگند به شب، آن هنگام که میپوشاند زمین را.

سوگند به آسمان، و آن قدرتی که آسمان را بنا کرد.

و سوگند به زمین و آن کس که زمین را گستراند. هم طحو و هم دحو به معنای گستراندن است.

قبل از رسیدن به جواب سوگند، دو مرحله مشاهده میشود:

سوگند به پدیده های عالم خلقت

سوگند به نفس تسویه شده و قدرتی که آن نفس را تسویه کرده است.

تسویه کرده است یعنی نیروهای این نفس را در حالتی متوازن قرار داده است و سامان بخشیده است.

تسویه کردن یعنی یک چیز را برابر و متعادل کردن. وقتی سازنده ای چیزی را متعادل میکند (در غضب و شهوت و...) یعنی تسویه و سامان دادن.

هر کدام از اینها اگر بیشتر از حد عادی باشد، از تعادل خارج شده.

چرا حالا بین سوگندها فاصله می اندازیم؟ چون جواب سوگند، رابطه ی مستقیم خودش را با دسته ی آخر سوگند ها برقرار کرده.

و یک سوال مهم در قسمت جواب سوگند داریم: این چه ویژگی در نفس است که پاگ نگه داشتن آن، موجب رستگاری؛ و دفن آن موجب زیان است؟ چرا اگر کسی نفس را پاک نگه داشت رستگار میشود؟ و اگر کسی نفس را دفن کرد، زیانکار میشود؟ طبق قول علامه طباطبائی که سوگندها خودشان به نحوی احتجاج بر جواب سوگند است، اگر دنبال جوابی برای این سوال هستیم، باید برویم دنبال سوگندها و ببینیم از چه نظامی سخن میگویند.

سوگندها بخش زیادی از آیات را هم به خود اختصاص داده اند. پس اهمیت پیدا میکند با اینکه اصل بین سوگند و جوابش، در جواب است.

این سوگندها چه میخواهد بگوید؟ دقت که می کنیم می بینیم این سوگندها هم دو به دو با هم در ارتباطند: شمس و قمر/ روز و شب/ آسمان و زمین

و همینطور هر یک از این دوتایی ها، با هم در ارتباطند: شمس و قمر، پدید آورنده ی روز و شب هستند. که روز و شب در پهنه ی آسمان و زمین است. اشاره به یک چرخه دارد که در این چرخه آنچه بستر است، سماء و ارض است. لذا به قدرت بناکننده ی آسمان و گسترانده ی زمین اشاره میکند.

چرخه ای که بیش از هر چیز در این چرخه، تعادل است که اهمیت دارد. چرا؟ چون گفت والشمس و الضحها و القمر اذا تلاها. تا یک زمانی شمس باید وظیفه اجرا کند و بعد باید بره و قمر بیاد. تا یک زمانی روز، بعد بره و شب برسه. در دل آسمان و زمین. یک نظام متعادل و منظم و هماهنگ از پدیده های عالم خلقت، در منظر و مرآی مخاطبان قرآن. از همینجا گریز میزنه به «نفس و ما سواها.»

تعبیر به طیف:

طیف رنگی اینطور است که یک طرف رنگ قرمز است و طرف دیگر رنگ زرد. این قرمز که به زرد تبدیل شده، در یک حرکت مرحله به مرحله ای به آن نطقه رسیده. به نقاط این بازه میگویند طیف رنگی

ما یک طیف سخن هم داریم که زمینه سازی برای یک بیان اصلی است. برای همین آسمان و زمین را در قسمت انتهایی قسم ها آورده.

و السماء و مابناها، اولین نقطه ای است که توجه مخاطب را جلب به قدرت پدید آورنده میکند (تا قبل از این، توجه به خود پدیده هاست). تا نهایتا به این نقطه منتقل شود که: و نفس و ما سواها

چه کسی نفس را سامان بخشید؟ همان کسی که آسمان را بنا کرد و زمین را گستراند. کدام آسمان را؟ همان که شمس دارد با روشنایی اش و قمر دارد. کدام زمین را؟ همان که روز دارد در اوج روشنایی و شب دارد در اوج تاریکی.

نفس را سامان بخشید و معتدل و هماهنگ آفرید.

همه چیز یک نقطه ی آغاز دارد و یک ضمانت برای دوام و استمرار. اگر خدا نفس را آفرید و سامان داد، زمانی این به درد صاحب نفس میخورد که چگونگی بقاء در این تسویه را بداند و چگونگی خروج از آن را بداند.

(نسبت به این پدیده های قبلی، نیازی به الهام نیست چون اختیاری در کار نیست. چون خورشید و ماه تخطی از وظیفه ی خود ندارند. اما نسبت به پدیده ی نفس، نیاز به الهام است

فَجَر الشی: آنهنگام که از اعتدال خودش خارج شود و منفجر شود.)

آنچه او را در اعتدال خودش نگه میدارد، تقوای او را به او الهام کردم

پدیده های قبلی اصلا در معرض فجور و تقوا نیستند.

اما نفس را که تسویه کردم، به او فجور و تقوا الهام کردم. یعنی او را خنثی نیافریدم. یعنی آن وقت که آفریده شده، نسبت به آنچه او را از اعتدال خارج میکند، او را حساس آفریده. نسبت به آنچه او را در اعتدال نگه میدارد، حساس آفریده و درک میکند.

مثال: برای فهم اینکه نفس انسان خنثی نیست (یعنی فجور و تقوای خود نسبت به اعتدال را میشناسد) کافی است انسان به بدن خود مراجعه کند. وقتی بدن کسی خنثی نباشد، به طریق اولی روح او هم خنثی نیست.

میگیم خدا ظرفی در وجودت قرار داده به اسم معده. اما ظرف خنثی نیست. به خلاف ظرف های دیگری که خنثی است مانند قابلمه. در قابلمه اگر شیر یا عسل بریزیم نگه میدارد و اعتراضی نمیکند. سم هم بریزیم نگه میدارد و اعتراض نمیکند. اما معده ی انسان به عنوان یک ظرف، اگر شیر و عسل بدیم جذب میکند و اگر سم بدهیم دفع میکند.

این ویژگی خنثی نبودن و بی تفاوت نبودن در جسم انسان، بهترین دلیل خارجی است که نفس هم میتواند همان ابتدای امر، قبل از تعلیم هیچ دکتری، فجور خود از تقوا را بشناسد. آیا معده برای اینکه سم را برگرداند، به دستور دکتر نیاز دارد؟ خیر!

اما چقدر بقاء و استمرار دارد؟

همین ریه ای که دود به او میرسید پس میداد، بار اول شدید پس میزند، بار دوم کمتر، سوم کمتر... میرسد به جایی که اصلا نسبت به دود حساسیتی از خود نشان نمیدهد و حتی طالب میشود.

این فالهما فجورها و تقواها نسبت به نفس انسان چیست؟

لذا قد افلح من زکها، چرا؟ چون به مجرد اینکه هرجا احساس فجور کند، اعلام خطر میکند و شخص را از عمل فاجر بازمیدارد.

و قد خاب من دساها: اگر کسی این نفس را دفن کرد، زیان کار میشود چون نفس، اعلام خطر خود نسبت به فجور را از دست میدهد. یعنی همینطور بار چیزی که از خاصیت اعلام خطر باز داشته، داره تلمبار میشود.

نمیگه و قد خاب من اهلکها، چون نمیتونه این نفس رو از بین ببره بلکه فقط میتواند آن را دفن کند

این نفس، آینه ی تمام نمای تقواست. مادام که پاک بماند، بازدارنده است. و در غیر این صورت خیر.

این نفس با این ویژگی اگر دفن شد، عامل درونی پذیرش هدایت از بین میرود. لذا انسان جرات ایستادگی در مقابل حق پیدا میکند. اگر انسان را بفهمد، متوجه میشود که کذبت ثمود بطغواها، چون عامل درونی برای ترس از ایستادگی در مقابل حق، خاصیت خود را از دست داده است.

سیاق اول میگوید یک رسول باطنی در وجود انسان قرار دادم که به او یکبار فجور و تقوایش الهام شده. اگر این رسول خفه شد، خود شخص ضرر میکند و اگر زنده ماند، خوده شخص رستگار میشود.

سخت است برای بار اول گناه کردن و دزدی کردن و دروغ گفتن و... اما یواش یواش برایش عادی میشود.

زکاها در نقطه ی مقابل دساها که قرار میگیرد، دیگر نمیتواند از زکو به معنای رشد باشد. قطعا از معنای زکی به معنای پاک کردن است. چون نقطه ی مقابل دفن کردن است. دفن کردن یعنی رویش را پوشاندن.

تعبیر دقیق خدای متعال به دساها به خاطر این بوده که انسان متوجه ی این مسئله باشد که میتوان نفس را دفن کرد اما نمیتوان از بینش برد، تا امیدش برای بازیابی نفس دفن شده، از بین نرود. وقتی نفس دفن شود، میتوان از زیر خاک بیرونش کشید اما اگر از بین برود دیگر کاری نمیتوانست بکند.

چه کسی اَلهَم؟ همان کسی که این قدرت را آفرید. بسان رسولی که به او وحی میکند، از همان ابتدا به او فجور و تقوایش را وحی میکند.

بعد از آنتراکت اول

جمع بندی این سیاق:

فارغ از سیاق دوم، و نتیجه ای که از جمع بندی این دو سیاق مطرح خواهیم کرد، چقدر ظرفیت قابل استفاده ی هدایتی در این سیاق خوابیده و آن هم ارجاع مخاطب است به نفسی که خدا برای او قرار داده و خدا برای او الهام کرده. خیلی از این طریق میتوان استفاده کرد. اینکه مخاطب را به فطرتش ارجاع دادن. یاد او انداختن که چه اندازه نسبت به گناه حساس بوده و ناراحت بوده. یاد او انداختن که دیدن اولین صحنه ی گناه چه اندازه او را ناراحت کرده و الان چه اندازه ناراحت میشود. همیشه هم اینگونه نیست که این غبار روی نفس، پیرو رفتاری باشد که خود انسان انجام میدهد. گاهی حضور در جمعی یا دیدن صحنه ای یا رواج گناه در جامعه، میتوان غبار روی آن بنشاند.

سوال بچه ها: این نفس چیست که خدا اینجا جایگاهش را بالا میداند اما در برخی ادعیه مورد نکوهش است.

جواب: نفس یک امر مطلق نیست و واحد است. یک واحد ِ مجردِ تجزیه ناپذیر. این ابعاد و ویژگی های نفس است که متفاوت میشود. این نفس، یک زمانی در صدد ملامتگری برمی آید و یک زمانی امر به سمت بدی ها. این به این معنی نیست که انسان چند جور نفس دارد. بلکه ابعادش متفاوت است.

اگر کسی رستگاری میخواهد، راهش حفظ این نفس است و اگر زیانکاری میخواهد، راهش دفن این نفس است.

آنچه این آیات نسبت به نفس مطرح میکند، مانع بیرونی قوی نیست بلکه یک اعلام کننده است. اعلام کننده ای که از فجور و تقوا باخبر است. طبیعتا اعلام اولش شدیدتر است اما به این معنا نیست که بتواند جلوگیری کند. این انسان است که در نقطه ی تزاحم بین خواسته های دیگر و این درخواست نفسش، انتخاب میکند.

سیاق دوم:

کذب ثمود بطغواها

 (فقال لهم رسول الله ناقه الله و سقیاها)

اذ انبعث اشقاها

 فکذبوه فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسواها

 و لا یخاف عقباها

وظیفه اول این است که این سیاق را مستقلا بفهمیم، بعد ارتباط و تفاوت و ارتقایش را نسبت به سیاق قبل ببینیم.

تکذیب کرد ثمود، در اثر طغیانش. (طغیان، یعنی گذراندن از حد. به هر تجاوز از حدی، طغیان گفته میشود.) ثمود در اثر در چهارچوب ها باقی نماندنش، طغیان کرد.

چهارچوب چه بوده؟ کجاست؟ قبل از این، کجا خدا در سوره چهارچوبی مطرح کرده؟ گفت: و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها. این سامان بخشیدن نفس، تعیین یک چهارچوب و حیطه برای نفس است. که کارهایی او را از این حیطه خارج میکند و کارهایی در این حیطه نگه میدارد.

نمیگه چون تکذیب کرد، طغیان کرد! اما اینجا میگه چون طغیان کرد، تکذیب کرد! (این کد را داشته باشید)

مراد از این تکذیب ثمود چیست؟ اشاره به جریان خاص دارد. یک تکذیب رفتاری است. آن هنگام که شقی ترینشان مُنبَعِث شد از میان قوم. وقتی کسی منبعث جمعی شد، کاری که انجام دهد، کار همه ی قوم است. لذا جلوتر، عقروها را که کار یک نفر است را به کل ثمود نسبت به میدهد و مفرد ادامه نمیدهد.

یک بیان به صورت معترضه (یعنی میخواهد بستر این اتفاق را مطرح کند): فقال لهم رسولل الله ناقه الله و سقیاها

این شقی ترین بلند شد چه کند؟ میگه رسول خدا بهشون گفته بود مراقب شترخدا و آبشخور شترخدا باشید.

سوره بیشتر از این باز نمیکند چون بیشتر از این اینجا کاری ندارد. چون یک جریانی را یکجا به صورت مفصل توضیح داده، جای دیگه به یکی دو تا کد به جریان اشاره میکند.

یا احذروا است یا ارقبوا: یا مراقب ناقه ی الله باشد یا حذر کنید.

پس تکذیبش کردند (رسول خدا را) و پی کردند (ناقه ی خدا را) پروردگارشان به سبب گناهشان بر ایشان عذاب کرد و زیر و رویشان کرد؛ پس با خاک یکسانشان کرد.

و لا یخاف عقباها: و خدا از عاقبت عذاب کردن خود، خوفی ندارد.

ویژگی های قوم ثمود:

* این تکذیب به تقواهاست به خاطر طغیان. یعنی تکذیب برآمده از طغیان
* اسم قوم را مطرح میکند اما اسم پیامبرشان را خیر. میگه رسول الله.

وقتی خداوند مصداق مطرح نمیکند و مفهوم میگوید، برای تسری دادن این جریان است. مثل سوره ی مزمل که میگوید انا ارسلنا الیکم رسولا... اینجا آنچه اهمیت دارد، فرستاده شدن از جانب خداست.

* این ناقه خودش ویژگی نداشت، و چون ناقه الله بود ویژگی داشت. چون به عنوان یک نشانه از جانب الله بود. یعنی ما یک رسول اللهی داریم که ناقه الله را هشدار میدهد. در فضای سخن باید دنبال رسول الله بگردیم که هشدار به آیه الله میدهد. (این آیه گاهی ناقه است، گاهی عصا، گاهی صندوقچه، گاهی قرآن)

این قوم در کدام نقطه قرار دارند؟ کذبت ثمود بطغواها. این، بجایی سخن را نشان میدهد. یعنی تکذیب برآمده از طغیان دارند. و هنوز نقطه فدمدم علیه ربهم بذنبهم فسواها اتفاق نیفتاده. بجایی جریان نشان میدهد شباهتی بین مخاطبین قرآن و قوم ثمود است. شباهت به اینکه تکذیب برآمده از طغیان دارند و سخن رسول خدا ناظر به آیه الله را نادیده میگیرند. خدا میگه با خاک یکسانشون کردم.

سوره میتوانست همینجا تمام شود اما نمیشود! میگه من همان خدایی هستم که از عاقبت کاری که میخوام بکنم، نگران نمیشوم. چون قرار نیست به کسی پاسخگو باشم، ترسان از رفتاری که میخوام داشته باشم، نیستم. و این هشدار را چندبرابر میکند.

سیاق دوم: عاقبت قوم ثمود به خاطر تکذیب برآمده از طغیان به عنوان یک درس عبرتی برای مخاطبان قرآن نسبت به تکذیب برآمده از طغیانشون.

این دو سیاق کنار هم میخوان چه کنند؟

ارتقاء اول: سیاق اول، بحث را فردی پیش برده و سیاق دوم، اجتماعی

ارتقاء دوم: سیاق اول، بحث را نسبت به رسول باطنی و درونی مطرح کرده و سیاق دوم، رسول ظاهری و بیرونی

ارتقاء سوم: سیاق اول، نهایت خاب من دساهاست و سیاق دوم، فدمدم علیه ربهم بذنبهم...

از هر دو طرف میشود به جریان نگاه کرد.----

امروز اگر میخواهیم آنها را درمان کنیم، راهش این است که اولا طغیان را در وجود آنها کم کنیم. چه زمانی طغیان کم میشود؟ وقتی نفس تزکیه شود.

سوره یک سیر درمان، مخالف سیر درد مطرح میکند.

سیر درمان از سمت خودش: اولین اقدامی که باید شما بکنید، تزکیه ی نفس است. اگر نکنید، خودتان زیان می بینید. چطور؟ وقتی نفس تزکیه نشود، به نقطه ی طغیان میرسد. طغیان منجر میشود به تکذیب رسول ظاهری. تکذیب رسول ظاهری هم نتیجه ای جز عذاب ندارد.

جامعه ی مکذب را در تک تک افراد مکذب جستجو کرد. اصلاح جامعه به سمت ایمان نیز حاصل نمیشود مگر با اصلاح تک تک افراد این جامعه. این سیستم تکذیب جمعی کذبوه فعقروها. از تک سلول های خاب من دساها اتفاق افتاده. باید همه ی اینها بشه زکاها تا فالح نتیجه اش شود.

اینها را کنار هم آورده تا از تاثیر باورهای درونی بر باورهای بیرونی اطلاع دهد.

سوره ی شمس در دو بُعد فردی و اجتماعی قصد درمان دارد. درد اجتماعی است اما شروعش در یک مشکل فردی است. و درمان را از همان نقطه میخواهد شروع کند.

نقطه ی اوج سوره: قد افلح من زکاها/وقدخاب من دساها

جریان کذبت ثمود بطغواها و ارتباطش با سیاق اول، برای نشان دادن چگونگی و قدخاب من دساهاست. اگر این مشکل حل شود، نقطه ی مقابلش رستگاری است.